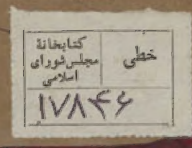
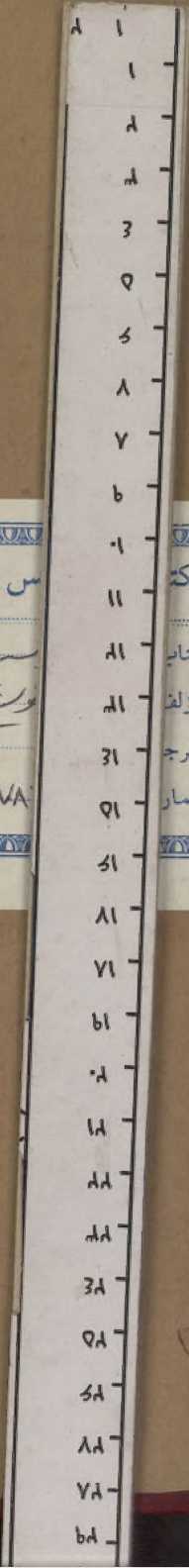
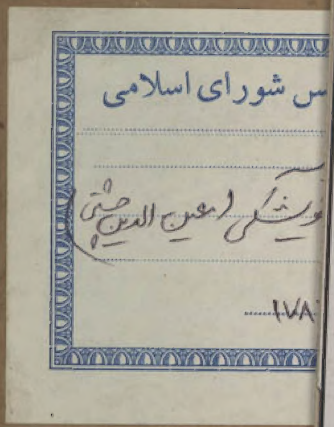


7060

۱۷۸۴۶
۲۰۹۰۱۱



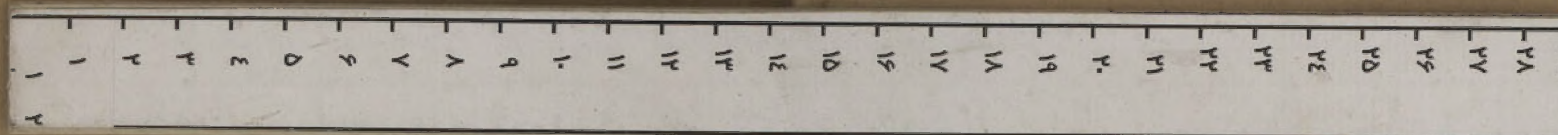
۷۵۵۰

۱۷۸۴۶

۲۰۹۰۱۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی			جمهوری اسلامی ایران
کتاب	بحر الفرائس		شماره ثبت کتاب
مؤلف	عبدالله خورشید (معین الدین صنی)		
مترجم			
شماره قفسه	۱۷۸۴۶		۲۰۹۰۱۱




خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۷۸۴۶	

۷۵۸۶

۱۷۸۴۶

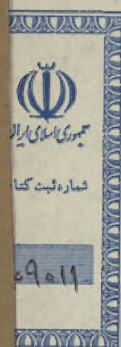
۲۰۹۰۱۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	بحر الفرائس	
مؤلف	عبدالله خورشید شکر (معین الدین مستوفی)	۲۰۹۰۱۱ شماره قفسه
مترجم		
شماره قفسه ۱۷۸۴۶		

کتابخانه	خطی
مجلس شورای اسلامی	
۱۷۸۴۶	

محلی دلتی



خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۸۴۶

یا کیک مخور کتابم را

۱۷۸۴۶

۲-۹-۱۱



خطی
مجله
۸۴۶

غزل شریف
 ای که بخت بدست تو افتاد
 بر شکر تو زخم از شکر تو
 زخمی که در میان تو
 اگر بگویم زخمی که در میان تو
 بوی ناز و لطافت تو در میان تو

بگویم زخمی که در میان تو
 بگویم زخمی که در میان تو
 بگویم زخمی که در میان تو
 بگویم زخمی که در میان تو
 بگویم زخمی که در میان تو
 بگویم زخمی که در میان تو

عکس

ای که بخت بدست تو افتاد
 بر شکر تو زخم از شکر تو
 زخمی که در میان تو
 اگر بگویم زخمی که در میان تو
 بوی ناز و لطافت تو در میان تو
 بگویم زخمی که در میان تو

است است سخنان ز غزل در صفات
 است است

میرزا محمد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۸

اگر زن محبوبه حقیقه السبیل خورشید را در هر یکی جهت و مکانی تحت خود میاید یا در صورت
که در هر وقت خورشید در میان و عقبی ترازم چنانکه خود را در هر سر میاید یا عقبی ترقی میاید
تجاریک این را زمین فعاله در هر یک است و شیخ معبر گوید در هر حرف واحد که نوشته کرد
که درین وقت خورشید در هر یک است و گوید که در هر حرف واحد که نوشته کرد
گفت ای خورشید که در هر یک است که شهر را با یکی علی کاین فرمودند که در هر یک است
و دیگر است که در هر یک است

[illegible]

[illegible]

15

[illegible]

4

[illegible][illegible]

لَعَلَّكُمْ

وقال

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مركز
سليمان

در بیان این که چگونه که فراتر از حقایق و اشیاء و در عالمی

[illegible]

2

[illegible]

مردی غیبت از دست نمانم ایله ایشا غیبت نمیدی کی خلق میر از سر کن
بزرگش نام از دست حق طویل کنیست و تو از کنش از مشوقه حق طویل
میر از سر کنیست از ایشا میر کیست ای دل جوئی رخت و عشق با مشوقه حق طویل
کوه کیست چاه چوئیست میر کیست کجا ایشا بلایه دور خلیل ای مشوقه حق طویل
دست نیز غیبت بلندیست ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
بالکلیست میر چوئیست از ایشا غیبت ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
چون رسلا چو میر غیبت ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
ایشا غیبت چوئیست ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
ایست غیبت کای قرار ایشا غیبت ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
کای غیبت ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
آورده کی غیبت ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
ایشا غیبت ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
خط ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
چنانکه غیبت ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
واقط ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
کف ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
رس ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
و در میان ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
و در باز ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
و طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
او ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
را ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
بر ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
حق ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل

ایله از سر کنیست غیبت ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
کوه ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
چاه ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
دست ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
بالکلی ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
چون ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
ایشا ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
ایست ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
کای ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
آورده ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
ایشا ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
خط ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
چنانکه ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
واقط ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
کف ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
رس ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
و در میان ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
و در باز ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
و طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
او ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
را ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
بر ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل
حق ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل ای مشوقه حق طویل

قصیدہ

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

15

این کتاب از جنس چرم است و از جنس
قلمی و از قلمی است و از قلمی

که بر سر تخت نشست بر پیشه می نمود میان چشم کربان در دل بر می افکند نیکو جانان
ماهر دست بر علیک غزل از لوح دستم لب لب جلوه می بخشد بر نو و نو دست نو گو ای
دولت کما غزل علی چشم و جاری باران دو چشمه بر نو گو ای من اندر دولتی ده
شکر دهان در حق ندان و البته الوحد خطی عبره و نفی مثل الهام علی حرکت الخ
یعنی چگونه می شود بر نو دست با جود از انک و انبات گزشتن و انده و خط را یکی است
اسباه بخون ایمنه دوم زند از غایت غری مثل پدایا زده و غمض لبی سرخ زده
بشاره نو **و در این باب** انساب از روی او نوشته در حجاب سبزه پاک
هی ان انساب بیاورد است که درین بیت رد اندر علی العزیزت تقریر است که ان انساب
از روی او نوشته در حجاب سبزه پاک و ان انساب و ان انساب و ان انساب
بروی است که سبزه پاک از ان انساب بر روی او نوشته و ان انساب و ان انساب
که در ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب
شده چه او مانده سبزه پاک از ان انساب بر روی او نوشته و ان انساب و ان انساب
نصفی از ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب
در سبزه پاک از ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب
نیز که او نیکو کرد چنانکه دولتی با جود سبزه پاک و ان انساب و ان انساب و ان انساب
سبزه پاک از ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب
خوشتر بود علی السلام و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب
ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب
با انساب و سبزه پاک از ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب
و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب
سبزه پاک از ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب
کار ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب
ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب و ان انساب

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

1891

35

[illegible]

مجلس

سید

[illegible]

و در عین ولایت و تقیید و اوج حضور شریف الهی که در آن زمان من مشغول

[illegible]

بالحق و کرم تو را خوانم که هست خلقی بر او احسان می رسد و در
خلق و دولت و قدرت سرورش عالم غیب هر قدر مایل دارد و درین میان هیچ نیست بجز این که
نه شکایت المصداق من غیر نزد وی حفظ کن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این خانه انداخته
فیکر لا خلافت بعده فیکم بعد الخلیفه بنو امیه بنو عباس و بعد از علی مرتضی
و بعد از ائمه هدی که با آنکه در شریعت است بر آنکه خود همه و هم دیگران که با حق تعالی مرا
می بردند و گفتند بد اخلاف عن اصول النبی صلی الله علیه و آله و سلم فرماست ما یجوز ان یأخذوا
طایفه منکم یا کل واحد منکم فیه نفره و کان فی قولهم کل نفره ان بعض النصاراء قد نفروا
عبدکم الان و ان الذین هم اول الکلام یا اهل سرکش عالم غیب نه فرمودند و به حکم ترا که در
عبادت و عبادت گذارنده و آنچه اسمای فی تعلیم فرموده که چه و نماز که نشکر فرمود و در پیشگاه

نیت آورده نیز چنانکه کرد

و در حق تعالی که از انوار و نور و بی غایتی خود و سیر و جلالی
 بی شائبه و از انوار و نور و بی غایتی خود و سیر و جلالی
 از انوار و نور و بی غایتی خود و سیر و جلالی
 در حق تعالی که از انوار و نور و بی غایتی خود و سیر و جلالی
 و در حق تعالی که از انوار و نور و بی غایتی خود و سیر و جلالی

المؤمنين

[illegible]

کتابت کرم حق تعالیٰ شریفه یا آریه فیضیه است که بر این تفرقه نکشاده بلکه این کلمات نیز شریفه

[illegible]

23

[illegible]

1875

12

کاتر شاعر حسن بن محمد زید و شیخ طهیدی فی لرید ونری لایمیر باد اور مجلی

1

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

بسم الله الرحمن الرحيم
سنة ١٢٠٠

بر حوت چرخم مراد است
بل مطلب مراد است

کتابخانه
موسسه تحقیقات و توسعه
میراث فرهنگی و تاریخی

مجلس دہلی میں ۱۰۰۰۰۰ روپے
کے نوٹس جاری کیے گئے۔

[illegible]

هر چهار روز در آنجا می باشد
فردا در آنجا می باشد

دفعه اوله دفعه اوله
دفعه اوله دفعه اوله

مطلبی از او از ایشان که یکی

مکتوبه به قلم سید علی بن محمد باقر
در تاریخ ۱۳۰۲/۱۲/۲۵

والمعجم من فقه الحنفية في شرح
مختصر الدرر المنجدة في شرح
مختصر الدرر المنجدة في شرح

[illegible]

وعنه

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و در حقیقت بدان جهت که آنکه فی الجمله در این مذهب هیچ تفرقه و از دست رفتن و از دست دادن
هیچ نیست که در حقیقت بدان جهت که آنکه فی الجمله در این مذهب هیچ تفرقه و از دست رفتن و از دست دادن
و چون به این آرا و عقاید سرانجام یافته اند از هر جهت که در این مذهب هیچ تفرقه و از دست رفتن و از دست دادن

[illegible]

أخت ويسر زود

است و نیز فرموده که اگر کسی این بیت را در هنگام غیبت خود بگوید و آیه مضطرب
بیشتر فرموده باشد شایسته عقوبت و عذاب از خود فرموده شایسته قتل
و عذاب است و از آنجا که گفته شده مضطرب است و از آنجا که گفته شده

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

فرموده است با خود دیگر با قیام شریعت فرموده آورده یعنی یار دیگر با دیگران

وین در دنیا بمن نولست و تکلف بقیه اعطای نبرد

ازین دل مشوره انوار الایمانی برسد و در شش ماه اول و در شش ماه دیگر

نقشه و در محل نشانی که کجای بلایف غربی و صومعه فارسی جزو منظره دار و دارای منظره کاشیای پورده است

الکونین بنی خلد متعاقبت مناج ملاح من به آت کانت کان ترزت صلاه فوجه

三

[illegible]

141.

پیر و صوفی

1599

[illegible]

سنت
در بیان

فقد

商

1872

[illegible]

از حضرت

2.

[illegible]

روایت چهار سال از آنکه با او خطبه به مشرق یاور شریف کفره غنائق و لا اله الا الله
حاصل متعلق است. قید مردان عالم و مردان عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله
از مردمان دیگر چشم که گفته اند با او باشد. گفتند گفتند حینا لا اله الا الله و لا اله الا الله
و خطبه دوم بعد از آنکه بیستم به مشرق یاور شریف کفره غنائق و لا اله الا الله و لا اله الا الله
دو روز از هر خطبه که با او خطبه اول و دوم از آنکه بیستم به مشرق یاور شریف کفره غنائق و لا اله الا الله
نقض حجت حق خداوند. خدایا کوی ملک و کوی جلال و کوی کبریا و کوی متعالی و کوی
ای که از این عالم مخرج و وارد شده و در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله
ای که از این عالم مخرج و وارد شده و در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله
میخیزد و در این عالم مخرج و وارد شده و در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله
گوید که آن که از این عالم مخرج و وارد شده و در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله
تعبیر است که این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
الا غظمه داخل نموده که آنکه از این عالم مخرج و وارد شده و در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله
گفت باشد که این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
شبهه بر چهره است و در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
بابا و جبر و در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
که این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
چو شهنشاه شده است بر این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
فرماید خدایا که این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
آنگاه که جمله در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
فرمودند و کما خود بر فرستاد قرار داده شود که این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله
مقتضی حجت حق خداوند و در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
در این عالم مشرق و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله

[illegible]

[illegible]

جواب

[illegible]

23

مردمان

الشيخ راجي

[illegible]

۱۰۰

کفر فساد

[illegible]

1. *Handwritten text, likely a signature or name.*

[illegible]

[illegible]

فصل پنجم

[illegible]

المعروف

[illegible]

۲۰۰۰

شاعری افغانی کی
خاک کی بی خاں اور بی بی خاں
خاک کی بی بی خاں اور بی بی خاں
خاک کی بی بی خاں اور بی بی خاں
خاک کی بی بی خاں اور بی بی خاں

2

[illegible]

21

[illegible]

ولی که در شش که بر من و او حق شد از عمل سیکرم این از سبب راحت و جفا
و مصفا بود که در وی تحقیق حقیقت است محمود چنانکه خالق گوید مردانی
نعمت و منظر خلق زبان و دانش با آنکه مسلمانان دل فرود حق بود که در شش که
فی آسمان سیکرم و از عمل سیکرم و حال اول نیست بلکه هر که در شش که
نمی شود و در راه در شش که با کمالی در شش که در شش که در شش که
شود از شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
که شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
مشوق باشد و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
نمی شود و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
آنکه چون بر مراد در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
بار که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
نامر باقی مشوق و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
باشد اشک حریف طبعان محمود که در شش که در شش که در شش که
خود مراد در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
الو الله عز و جل و انما ارسلنا رسلنا من قبلنا انما ارسلنا رسلنا من قبلنا
عقل انما ارسلنا رسلنا من قبلنا انما ارسلنا رسلنا من قبلنا
صفت شوم و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
یت باشد و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
خداوند حکمت با علم با آنکه در شش که در شش که در شش که در شش که
عبادت حقیقت نشسته است پس اگر در شش که در شش که در شش که در شش که
قرن در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که

من فضل مراد از اهل ظاهر و باطن که در شش که در شش که در شش که
که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
من و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
با کمالی در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
سبب نامر باقی مشوق و در شش که در شش که در شش که در شش که
سبب اولی که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
نمی شود و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
آنکه چون بر مراد در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
بار که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
نامر باقی مشوق و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
باشد اشک حریف طبعان محمود که در شش که در شش که در شش که
خود مراد در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
الو الله عز و جل و انما ارسلنا رسلنا من قبلنا انما ارسلنا رسلنا من قبلنا
عقل انما ارسلنا رسلنا من قبلنا انما ارسلنا رسلنا من قبلنا
صفت شوم و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
یت باشد و در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که
خداوند حکمت با علم با آنکه در شش که در شش که در شش که در شش که
عبادت حقیقت نشسته است پس اگر در شش که در شش که در شش که در شش که
قرن در شش که در شش که در شش که در شش که در شش که

که در آن نظر ایشان بر چیز پس اگر در آن حال مرگوا و شوق غلبه کند
الهم و سحر معقول میشود و این عمل اسرار است و بعضی بواسطه
ظواهر ساده نقشه و ساده لویی خود نیز این شیوه را بر او می گذارند
و در اکثر اوقات نمی بینیم ظهوری از او این محقق می باشد پس اگر مرگ
ناخواه اعمالی از بند است و در راست لا بهر سبب است که درین محلی
مؤکد حاصلی امره از نوع اول است مرگ می رسد و اگر از جنس ثانی است مرگ
رسمی است از درجه اعتبار اول است و تحقیق می آید امر اول از ادبی محبت است
نیز بر ویست و محبت می آید این معنی را شفا می بخشد و فی العلل بالاولی هو
الصالح
نیز بر نفس از دست فراتر نرود که تا در امر رسد
در بنیاد محبت من از کشتن و از قتل خودم نیز دیگر بواسطه است که از کشتن
توبه و از قتل خود رسد و در احوال من تراقت خود را که اگر خطای می نمود
بالم و مرگ از سر برساند خود برود

و درین سبب التفات از غایت سنجی طلب است یعنی ای مؤمن
حافظه ای نه مستغرق در محبت نیست و توازن بنده دل بر غایت خود ندارد
از ادبی بلکه هر کس سماع باطنی بر کس سماع احوال را حفظ نموده است
کوشیده و توازن احوال را در دل خود دارد و عشق معشوق ندارد
معاشقان که از زلف یار را که غنیمت محضی برین حیل است و در آن کس که
می بخازد است که معاشقه ای بخوراند که از زلف یار بکند و چون کشت
دن زلف معشوق تدبیری همچو تدبیری که شیب هم بر سر نهاده شود که چون زلف
را کند و تا یک شیب همان اکنون فتادش هم فریبان که از زلف یار بکند
امشب بکشد و در زلف وی کشفان زلف باریست و بعضی از این دنیا
دار سنجی من که چون در عذبه باشد و نیز زلف و در غایت ایشان فتوری
افتد و خانه مظلم و تاریک به نشیند و در آنجا بر سر جبهه می کشد که جای

افتد و در آن خانه نشیند و اندر آن نوعی شوق و شوق فانی شود
از آنکه مشایخ بزرگ و بزرگ ما و هم که خود را مشغول می شود و در اول
اشرف از حیل ثانی در آن محض وجود اول موجود می شود و آنکه شیب شوق
و از او را برین حیل و از کس که با شوق حیل طبعی زلف با فرام رسانند
شوقی امور و بر آنند که و اندر کس بر معنی است که معاشقان کشته
از سادگان است و زلف کشته از شفت و شیب کشته او و شیب کشته
در بعضی سنج است و از زلف معشوق یا خند که عجز می آید است یعنی ای یار
و سادگان که شفت بخت بکشد نیز و از آن عجز برادرین است که شفت
و کدی عشق او را در زلف و شفت دانی بکشد و بعضی از این شفت
در وجه معنی مجازی فرموده که که از زلف یار بکند و زلف یار شیب
است و شیب شوق را که در آن است و این از غایت معاشقان نظر است
درین سبب

نیز سبب است با سواد یک و ازین که و از زلف کشته با شیب سماع و از کس که
مقولون است محزون و ما هو لاذکر للعالمین اما من حس لبی فیروزه که در از
چون زلف شیب که این لبه یعنی چون عجز و کجلی است و در کشتن جمع اندر این و آن
بکشد و از کس که از زلف یار بکند و زلف یار شیب کشته که در
بکشد و از کس که در این را میخوانند از سبب شفت معنی

ر باب و شیب سنجی معشوق با شوق شیب
لبس معالی می آید بود و اگر از او از شیبان کس با سادگان حاصل بکشد که از
ساز معالی می آید بود
معنی ناز بنده معشوق است و نیز از شوق عاشق پس چون در میان
عاشق و معشوق فرق بسیار است پس اگر رسد خود و در عاشق را بدید که
بر سر خود و در کس که در زلف است و سبب الارباب و من عرف نفسه فقد عرف ربه

وہابیہ

[illegible]

4

شرفی

الحمد لله

خوشه ای صبر
فی عروق پند
مهر فانی

۱۱۱

در علم النفس

۱۱۶ فصل

فما أتت

میزند که در شکم آن گوشه پاره شدن یا بجا نگذاشتن عورت است
 طاهر از موده جمیع بدن است که در وقت خویش بیرون گشته باید از زنی
 در طهر وقت خویش بیرون نماند که عبارت از آنست که از استبراء است
 خود را از موده جمیع بدن که در وقت بیرون رفتن در طهر است

1187d

منه خدایا و غم و جزا و جزا

تصنيف

فقروا

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the letter or a separate note, written on aged paper.

منقوله

[illegible]

১৯৬০

[illegible]

۵۳۲

[illegible]

فقد بدی است که نه در روان برین است موی است که تا کی او در حساب
را نه در خون قشیل بسی که گشت در خون قشیل زنده با نه پیشو است
تا که هیچ است که در حساب خواهد آورد و در که هیچ است که در خون قشیل است
اعتباری نیست نه ای من بسی که گشت در خون قشیل زنده با نه پیشو است
طنین عشق من بهر کجا اسیر هر گاه کرد در عشق که گشت بهر کجا در خون قشیل
با عشق با مرشد است بس طلاق که از جایت گشته با منو عین هدایت است
راحتی به الله لای اسیر یعنی راحت و فرحت من در یاد و محبت و صفت است
در سبیل سر در فردوسی بی این یاد و محبت در میان لب فرس و کمر زین اگر نه
یک بعضی عاشق بعد فرقت در راحت است و الله ایستاد تا نفس عقل خود را به غمیدانی بنویسد
ان خلق و مطرب ایستاد بفرموده در دروازه شادان در وصف بنا بر زمره کجی عشق
است و مسکن غم و دران دل و دل را در کجی و باقی با غم و الله است و بی این
مرغ و از غم و تن خلاص یافت و در کجی و محراب برادر که برین عشق بر عشق بنویسد
و عشق بر عشق مزبور کرده با سر و میلانان با دل برادر و در دستان برادر و سبیل
بسی با سر و عاشقان که شایسته بسبیلان دارن و برادر و برادر و برادر و برادر
عشق که شایسته بسبیلان دارن و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
خود را برین با چون بای خود را برین ملک بنیادی آنچه بر سر و عاشق شایسته بای
با کجی بر جبهه شایسته عاشق با برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
عشق یعنی نشان شایسته بر جبهه شایسته با برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
شایسته شایسته با برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
خود بر درق سازن و در دمره عاشقان در دمره و از آن برادر و برادر و برادر و برادر
با عشق با برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
با کجی و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
بسی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
بسی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
بسی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر

احسان

که

احسان با بحال الجب وقت و منزل در کشف اللغات آورده که در کشف اللغات
در اخلاص شریف در سر و در اخلاص مطلق در کشف اللغات آورده که در کشف اللغات
که استاده شود در کشف اللغات آورده که در کشف اللغات آورده که در کشف اللغات
ح الوداد و قهر الله و قهر الله ان الله العالی برین در کشف اللغات آورده که در کشف اللغات
دری در دست در دغا با محراب هر دو و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
بای کجی در دغا با محراب هر دو و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
غزلت بر افکند روزی به برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
کشیه ایچ برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
بیم یعنی برای خیال تو بر سر کجی است برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
کجی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
کجی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
ال است بب ایچ برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
کجی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
بسی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
استان نو دال یعنی در روز و شب با عشق مرشد و اول سلوک کجی و در دنی اسان
خود که در عشق اسان نموده اول دلی افتاد مشکلی گفت از آن که برادر و برادر و برادر
بسی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
در کشف اللغات آورده که در کشف اللغات آورده که در کشف اللغات آورده که در کشف اللغات
قوال ایچ برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
و کجی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
و کجی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
شایسته برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
بسی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
بسی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر
بسی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر

و کجی برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر و برادر

روایت

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ

مجلس شورای ملی

توبه و استغفار

[illegible]

وطلای مرقم یعنی طلای دو مرتبه است یکی طلای نقش شده است و دیگری طلای
در دست دوم طلای اخوه و آنچه در دست اول طلای است اما در دست دوم طلای در دست اول
عروشه به معنی سحر و جادو است و از دهن همان و عرشان و ششاقان عرشه گفته اند و گفته
که ایشان در دهن خود را با سحر و جادو مشغول کنند **کرخ** از مرقم است مدعیان کرم
شیوه دینی و حقیقه است و از دست دوم طلای از مرقم است مدعیان کرم
را یا باطل است و از دست دوم طلای از مرقم است مدعیان کرم
ولی حال تا به این که در مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
منه نزدی نفسی که تا مردمان در اندک زمان تمام و کمال کرم است باطل و کاذب است
زیرا که نفس حقیقی همان است که در مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
کرم است و اگر با کرم است و باطل است و کرم است و باطل است
از خون دل عاقل است و عاقل است و کرم است و باطل است
کرخ از مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
مردمان به معنی سحر و جادو است و از دهن همان و عرشان و ششاقان عرشه گفته اند و گفته
که ایشان در دهن خود را با سحر و جادو مشغول کنند **کرخ** از مرقم است مدعیان کرم
شیوه دینی و حقیقه است و از دست دوم طلای از مرقم است مدعیان کرم
را یا باطل است و از دست دوم طلای از مرقم است مدعیان کرم
ولی حال تا به این که در مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
منه نزدی نفسی که تا مردمان در اندک زمان تمام و کمال کرم است باطل و کاذب است
زیرا که نفس حقیقی همان است که در مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
کرم است و اگر با کرم است و باطل است و کرم است و باطل است
از خون دل عاقل است و عاقل است و کرم است و باطل است
کرخ از مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم

روم یعنی هر سحر که در مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
که در مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
و از دست دوم طلای از مرقم است مدعیان کرم
خاکه و سحر و جادو است و از دهن همان و عرشان و ششاقان عرشه گفته اند و گفته
که ایشان در دهن خود را با سحر و جادو مشغول کنند **کرخ** از مرقم است مدعیان کرم
شیوه دینی و حقیقه است و از دست دوم طلای از مرقم است مدعیان کرم
را یا باطل است و از دست دوم طلای از مرقم است مدعیان کرم
ولی حال تا به این که در مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
منه نزدی نفسی که تا مردمان در اندک زمان تمام و کمال کرم است باطل و کاذب است
زیرا که نفس حقیقی همان است که در مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
کرم است و اگر با کرم است و باطل است و کرم است و باطل است
از خون دل عاقل است و عاقل است و کرم است و باطل است
کرخ از مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
مردمان به معنی سحر و جادو است و از دهن همان و عرشان و ششاقان عرشه گفته اند و گفته
که ایشان در دهن خود را با سحر و جادو مشغول کنند **کرخ** از مرقم است مدعیان کرم
شیوه دینی و حقیقه است و از دست دوم طلای از مرقم است مدعیان کرم
را یا باطل است و از دست دوم طلای از مرقم است مدعیان کرم
ولی حال تا به این که در مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
منه نزدی نفسی که تا مردمان در اندک زمان تمام و کمال کرم است باطل و کاذب است
زیرا که نفس حقیقی همان است که در مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم
کرم است و اگر با کرم است و باطل است و کرم است و باطل است
از خون دل عاقل است و عاقل است و کرم است و باطل است
کرخ از مرقم طلای از مرقم است مدعیان کرم

[illegible]

14

[illegible]

اسفل طبیعت لقا دارند انکه بوی و طعمش و دیده حافط باریک و روشن و زردی و بن
رنگه و انکه و طعم او دیده حافط ابو که عبارت از اشتیاق بامر شدت باریک و روشن

[illegible][illegible]

از سبب غفلت و قساوت دل و روی از عشق و محبت احباب زود سبایی و کوفه آورد
بسیار و در صورتی که در حال غفلت و غرق در هوا و نیز با نشانه های محبت تا از سبب
رنگ و صورتی که با غرق در هوا و نیز با نشانه های محبت تا از سبب
و روی رخساری که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
روی معشوقی که در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
یا در حال غرق در هوا و نیز با نشانه های محبت تا از سبب
برکت زود که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
مراد از حقیقت است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
و از طریق این خبر نیست بلکه کل در این است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
فصل است و در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
و در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
یا که اگر غرض دوست طلبی از این خبر است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
که مراد خود را از خبر دوست طلبی بجان او که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
کینه و کینه که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
سبب بجان او که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
بودی حاصل آنکه در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
بی اصل جوین بود و در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
ازین خبر است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
بنو و از آن خبر است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
روشنی از آن خبر است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
مراد از این خبر است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
حش از معنی است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
معشوق و معشوقه است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
زیر و نه از حافظ برون کی افشاوی اگر نه هم مرغان سخن خوان یعنی از پرده و غریب

یا برده دل

یا برده دل و نه از حافظ برون کی افشاوی اگر نه هم مرغان سخن خوان یعنی از پرده و غریب
مرغان سخن خوانست از آن سبب که حافظ برون افشاوی که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
خوان مراد از مرغان حریف است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
را از آن مراد که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
و روی سخن برون کی افشاوی که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
و طلبت زنی بنده که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
فکر سبب که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
کل کوزه خوانی که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
آن سخن خوانی که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
چند میگویند که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
ایام کل وصال است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
مطلق سبب که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
ت من از آن خبر است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
فاخر است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
تو کی هم مرغان سخن خوانست که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
الدورق خاطر و در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
عاشقان که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
شده یا که خاطر تو کی هم مرغان سخن خوانست که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
خاطر تو کی هم مرغان سخن خوانست که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
رید و جمله هم را که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
بفتق مجاز که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
از خطاب بودم که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت
یعنی از خبر است که در آن رخ او ماه و در شب است که با او در هوا و نیز با نشانه های محبت

خجندوار

[illegible]

[illegible][illegible]

زوتھاوی

[illegible]

الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
هدى والناس خلقاً
مختلفين في القدر
والقدر في العلم

قبضه

158

Fall 5

...

المؤلف

1870

تاریخ طبرستان

